



هشدار مرد پولادین انقلاب

## نفاق «تعدادی از روحانیون» راتحت تأثیر قرار داد

### مقدمه

«موقعی که پدرم در بازار روسری می فروختند، بعضی‌ها می آمدند و با تعجب به ایشان نگاه می کردند و با تردید می پرسیدند «شما آقای لاجوردی هستید؟» وقتی جواب مثبت می شنیدند، با حیرت تکرار می کردند «خود خود آقای لاجوردی؟» قیافه پدرم نسبت به اوایل انقلاب فرق کرده بود و خیلی‌ها دیگر ایشان را نمی شناختند، مضافاً بر این که کسی توقع نداشت ایشان در مغازه‌ای فروشنده‌گی کند.»<sup>۱</sup>

«کتف و کمرشان یک مقدار ناراحت بود، همین‌طور چشم‌شان در شکنجه‌های ساواک آسیب دیده بود، موقعی که خیاطی می کردند در زیرزمین زنگی گذاشته بودند که من بروم سوزن چرخ را نخ کنم؛ چون

چشم‌شان خوب نمی دید، در دوره‌ای هم که به بازار می رفتند بعد از ظهر یکی دو ساعتی خیاطی می کردند.»<sup>۲</sup>

سال ۱۳۷۷ که از دادستانی کنار گذاشته شد، یک‌راست رفت سراغ دوچرخه‌اش و بازار و کار خیاطی، یک‌سال و چند ماه از به قدرت رسیدن دوم خردادی‌ها گذشته بود. برخی از سوژه‌های سید، مدیر شده بودند و برخی بر کرسی‌های مجلس تکیه زده بودند. به جایش فضای باز سیاسی دوم خرداد راه را برای بسیاری گشوده بود و گرگ‌های درنده، به کوچه‌ها سرازیر شدند؛ آن قدر که حتی همسایه‌های سید هم فهمیده بودند وضعیت غیرطبیعی است. رفت‌وآمدها و کشیک‌های موتورسوار منافق محله را شلوغ کرده بود، آن قدر که سید گاهی هنگام بیرون آمدن از خانه از سر کوچه به



می‌توانست در راه تحقق هدف‌های مقدس اسلام و اعتلای کلمه التوحید و تکامل صاحبش سپری گردد؛ عمری که می‌توانست از کمیّتش بکاهد و بر کیفیتش بیفزاید و همگام با شهیدای خداجوی، جویای راه وصول به تو باشد؛ عمری که با کمیّت نسبتاً زیاد، کوچک‌ترین توشه‌ای برنگرفته. لذا همین جاست که تمامی امیدش را و تمامی رجایش را، به عفو تو و به اغماض تو و بزرگواری تو و رحمت و فضل تو بسته است. خدایا! باز هم امید و باز هم امید به فضلت! «اللهم اغفر لی الذنوب التی تَهْتِك العِصْم». خدایا! خوب می‌دانی آن چه را هم اکنون به قلم می‌آورم مدت‌های مدیدی است در درونم می‌گذرد و بر سر چندراهه‌های حیرت‌ناشانم چیست؟ چه باید کرد؟ امور به کجا می‌انجامد؟ چگونه است که با نام اسلام و در ذی‌اسلامیت شعارهای مردم‌فرب خالی محتوا، رواج پیدا می‌کند و آن‌ها که مسؤولیت جلوگیری از انحراف افکار را دارند ساکت می‌نشینند! و سهل است، بعضاً تأیید هم می‌کنند و هزاران سؤال، که هر کدام راهی را ایجاد و خطی را ترسیم می‌کند، قرار گرفته‌ام. اما خوشبختانه چون مقلد امام عزیز هستم، راه سعادت برایم روشن است و از خدا می‌خواهم اگر عمری بود، توفیق عمل بدان را پیدا کنم.

خدایا! با تمام وجودم به این انقلاب عشق می‌ورزم و به همان مقدار که دوستدار انقلابیونم، نسبت به حامیان ضد انقلاب نفرت دارم و با همه این‌ها، این مسأله را به خوبی دریافته‌ام که هر کس به نفع دشمنان انقلاب و به خیال‌واهی و بی‌اساس، رضایت به اصطلاح مردم و به خیال‌خام و پوچ، پایگاه به اصطلاح ملی پیدا کردن، موضع‌گیری کند، مصداق فرموده گران‌قدر معصوم (علیه السلام) است که: «مَنْ طَلَبَ رِضَى النَّاسِ بَسْطَ اللَّهُ فِجْعَلَ اللَّهُ حَامِدَهُ مِنَ النَّاسِ دَائِمًا».

خدایا! تو شاهدی به همان اندازه بلکه صدچندان - که به امام قاطع و سازش‌ناپذیرم عشق می‌ورزم، نسبت به سازش‌کاران و مدافعان عملی ضدانقلاب (اگر در لفظ و اعتقاد هم مخالف باشند) نفرت دارم. بیم آن دارم حوادث مشروطه مجدداً تکرار شود و یا ایران اسلامی به سرنوشت الجزایر دچار شود. خداوند! از تو مصرانه می‌خواهم دست و قدم، زبان و قلم همه کسانی را که در جهت رهانیدن ضدانقلابیون و مرتدین و محاربین از چنگال عدالت، اعمال قدرت و نفوذ کرده‌اند و همه کسانی که پذیرای این ننگ شده‌اند (تا چندروزی به کام و هم و خیال رسند)، برای همیشه از سرنوشت این مردم شهیدپرور و شاهد قطع فرمای.

خدایا! چون عاشق نظام بوده‌ام، از آن ترس داشتم که افشای چهره سازشکاران، لطمه‌ای ناچیز به نظام وارد آرد؛ به آن‌ها توصیه می‌کنم که جدای از لفاظی و بازار گرمی‌های صنفی، به قیامت و حسابرسی‌های دقیق آن روز باور پیدا کنند و مواظب باشند که از آن دسته‌ای نباشند که قرآن درباره‌شان فرموده: «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ».

وصیّت به صاحبان قدرت و نفوذ این است که اگر حرکتشان را دوست می‌دارند، به جای شعارهای مردم‌فرب و سیاست‌مدارانه، توصیه‌هایی را که تلفنی و شفاهی در جهت استخلاص ضدانقلاب و ملاً و مترفین و حرام‌خواران و حرام‌اندوزان اعمال می‌دارند، با شهامت و رشادت، برای مردم بازگو کنند و از هر نوع توجیه و ماست‌مالی کردن‌های حفظ سمت و استمرار موقعیت‌های صدارت، بپرهیزند که خودفریبی و مردم‌فریبی بالاخره به پایان رسد و سر و کار با خیرالماکرین افتد و باز توصیه‌ام به سردمداران این است که به خدا توکل کنند و قاطعیت و سازش‌ناپذیری را از امام مردم

خانه باز می‌گشت. آخرین روز مرداد ۱۳۷۷ به خانواده‌اش گفت بیاید عکس آخر را بگیریم. سیدمحمد لاجوردی فرزند ارشد سید می‌گوید: «ایشان روز یکشنبه اول شهریور ۱۳۷۷ شهید شدند، روز جمعه قبل از آن که ما با ایشان بودیم، به ما در خانواده گفتند بیاید عکس آخر را بگیریم. ما قبلاً هیچ وقت از ایشان چنین تعابیری را نشنیده بودیم، این اولین و آخرین باری بود که ما چنین تعبیری را از ایشان شنیدیم و الان ما این عکس آخر را داریم. حتی روز یکشنبه صبح وصیت‌نامه‌شان را درآوردند و مجموعه‌ای از کاغذهایشان را پاره کردند، بعضی از اصلاحات را انجام دادند و بسیاری از کارهایی را کردند که انسان موقعی که می‌خواهد به یک مسافرت طولانی برود انجام می‌دهد. انگار داشتند آماده می‌شدند و بعد خانه را ترک کردند».

رهبر معظم انقلاب پس از شهادت سید در جمع خانواده شهید به تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۷۷ فرمودند: «در جمع دوستان ما گفته می‌شد که این مرد، مرد پولادین است، آدم خسته نشوئی است؛ تصویری که از آقای لاجوردی در ذهن ما بود، تصویر یک انسان خسته‌نشو، صادق و بااستقامت بود».<sup>۴</sup> رهبری سپس به یک ویژگی از او می‌پردازد که ویژگی‌های یک انقلابی برجسته است: «البته دوستان ما در آن زمان خیلی بودند و آدم‌های صادق و مؤمن و ثابت‌قدم در این میانه کم نبودند، مرحوم لاجوردی چهره برجسته‌ای بود، بعد از انقلاب هم همین‌طور بود. ایشان از اول انقلاب تا همین شهادتشان، همیشه در صراط مستقیم حرکت کرد و ذره‌ای از طریق مستقیم و خط صحیح انحراف پیدا نکرد، ایشان کار را برای خدا می‌کرد، اهل تظاهر و اهل نشان دادن نبود. کار را برای خدا قبول می‌کرد و برای خدا انجام می‌داد. برای همین بود که هیچ ملاحظه‌ای نمی‌کرد، بعضی‌ها در کار ممکن است ملاحظه و جبهه را بکنند، ملاحظه‌شان و آبرو را بکنند، بعضی‌ها هستند که این ملاحظه‌ها را نمی‌کنند و شهید عزیز ما لاجوردی از این قبیل بود، آدمی نبود که ملاحظه و جاهت پیش این و آن را بکند، محض خدمت برای ایشان مطرح بود، حقیقتاً اخلاصی که داشت، اخلاص خیلی بالایی بود».<sup>۵</sup>

شهید اسدالله لاجوردی در اسفند ۱۳۶۴ هنگام حضور در جبهه‌های حق علیه باطل و وصیت‌نامه‌ای را به رشته تحریر درآوردند که افزون بر نمایان‌ساختن اصول و اعتقادات یک انقلابی مسلمان و رابطه او با امام (ره)، پرده از چهره جریان نفاق‌بری می‌دارد که مرموزتر و پیچیده‌تر از سازمان منافقین است و ضمن نفوذ در نظام روحانیت و جریان حزب‌الله، آنان را در حوزه اعتقادات به همان نقطه‌ای می‌رساند که سازمان منافقین رسانده است و زمینه را برای تکرار مشروطیت فراهم می‌سازد. این وصیت‌نامه سندی مهم و ارزشمند درباره جریانی است که چهره اصلی خود را در فتنه سال ۱۳۸۸ نمایان ساخت و هم اینک نیز به توطئه ضد نظام ولایی ادامه می‌دهد.

### متن وصیت‌نامه شهید

«اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و ان علیاً ولی الله و صی رسول الله و الائمه حادی عشر من بعد علی علیه السلام ائمه المسلمین»

بار اها! با تمام وجود می‌گویم: «كَمْ مِنْ ثَنَاءٍ جَمِيلٍ لَسْتُ اَهْلًا لَهُ نَشْرْتَهُ» خداندا! عمری را - که بهترین نعمت بوده - از دست دادم، در حالی که می‌توانست در راه تو و خدمت به انسان‌های مظلوم و مستضعف به کار گرفته شود؛ عمری که می‌توانست تا حدودی در جهت از بین بردن ارزش‌های منفی و ایجاد و احیای ارزش‌های الهی - انسانی مثمر ثمر افتد؛ عمری که



## رهبر معظم انقلاب پس از شهادت سید در جمع خانواده شهید به تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۷۷ فرمودند: «در جمع دوستان ما گفته می‌شود که این مرد، مرد پولادین است، آدم خسته نشوئی است؛ تصویری که از آقای لاجوردی در ذهن ما بود، تصویر یک انسان خسته نشو، صادق و بااستقامت بود.»

را بگذارند تا بدان‌جا که بر اعمال جنایتکارانه آنان با دیده اغماض بنگرند و حتی در مواردی نظیر به شهادت رساندن یاهنر و رجایی، به دست روی دست مالیدن‌های مسماحه کارانه و مصلحت‌اندیشی‌های پشیمانی‌آورنده متوسل شوند. باز مهم‌تر از همه این‌که با کمال تأسف، توانسته‌اند تعداد فراوانی از جوانان مسلمان را جذب کرده منحرف نمایند.

هان ای خانواده عزیزم! بهوش باشید مبادا که فریب تایید و تکریم‌های ریاکارانه این منافقان جدا از دین را بخورید. چه بسا با ظاهری چاکرانه و دلسوزانه به سراغتان بیایند و خود را چنان حزب‌اللهی جا بزنند که مسلمان‌ها و ابوذر‌ها را جرأت لحظه‌ای هم‌لباسی و هم‌شکلی با آنان نباشد! فرزندانم! اگر گاهی بر شما سخت می‌گرفته‌ام و این در حالی بوده که برایم امکان فراهم آوردن رفاه بیش‌تر بوده، از آن جهت بوده است که اعتقادی استوار به کریمه «لَنْ مَعَ الْعَسْرِ يُسْرًا» داشته‌ام و اگر می‌توانستم شما را و خانواده را بیش‌تر از آن‌چه تحمل کردید قانع کنم، به طور قطع چنان می‌کردم و یقین داشتم که در تکوین شخصیت سالم و رشدیابنده شما مؤثرتر و کارسازتر بود.

به هر صورت، پدرتان که از همه چیز جز انقلاب و اسلام بیش‌تر دوستتان می‌دارد، خیر و صلاح شما را در رفاه نمی‌دانسته و نمی‌داند و امید دارد در زندگی، رفاه‌جویی و عافیت‌طلبی را آگاهانه به دور اندازید و با عزمی آهنین در کام مشکلات روید و توقع نداشته باشید دیگران برای حل مشکلاتتان اقدامی ولو ناچیز کنند. به جای چنین انتظاری در حل مشکلات مردم کوشا باشید و از سختی‌ها نهراسید و به گونه‌ای عمل کنید که هر مصیبتی و هر مشکلی هر قدر عظیم، در پیش‌اراده و عزم شما سر تسلیم فرود آورد و به جای این‌که بر شما چیره شود و شما را دست و پا بسته بر زمین افکند، بر امواج به ظاهر سهمگینش سوار شوید و مهارش را به دست بگیرید و بدان سو هدایتش کنید که می‌خواهید و اجازه ندهید که بر شما مسلط شود و تعادل شما را برآید.

خانواده عزیز و مهربانم! درست است آن‌گونه که شایسته مقام والای انسانی شما بود، به خدمتتان کمر نبستم و در این راه، تقصیرها و قصورهای فراوان داشتم، اما درست‌تر آن است که بر من ببخشایید و اجازه ندهید که در پیشگاه خداوند در روز تَبْلَى السَّرَائِرِ و در انتظار خلایق، شرمنده و سرافکننده پیش‌رویتان قرار گیرم.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

### پی‌نوشت‌ها

۱. گفت‌ووشنود شاهد یاران با فرزند شهید سیداحسان لاجوردی، شاهد یاران، دیده‌بان انقلاب، شماره ۲۸، ص ۶۳.
۲. همان، ص ۶۲.
۳. همان، ص ۴۷، گفت‌ووشنود با سیدمحمد لاجوردی.
۴. همان، ص ۳.
۵. همان.

بیمامزند و شعار نه شرقی و نه غربی را که خواست و حق مردم است و علت موجد این انقلاب بوده فراموش نکنند و مبادا که گذشت روزها و فروافتادن، طبیعی شود و انقلاب و مهم‌تر از همه سختی‌های حرکت و فشارهای بین‌المللی موجب شود تعادلی را که شعار فوق‌ایجاب می‌کرده و بحمدالله تا حدودی ایجاد گردیده، به هم زند و بدانند که قدرت مطلق از آن خداست و صرفاً تکیه بر اوست که از هر قدرتی، انسان را و جامعه را بی‌نیاز می‌کند و باز این‌که بدانند که اگر دچار حسابگری‌های سیاسی جدای از توکل شوند و بر ذهنیت‌های شکل‌گرفته، رضایت خدا و مردم مسلمان را مالاک قرار ندهند، گور خود و انقلاب را کنده و برای مردم، گورستانی بی‌نام و نشان در پهنه تاریخ ایجاد کرده‌اند و یادشان باشد که علت موجد، علت مُبْقِیه نیز هست و فراموش نکنند که سیادت و موقعیت‌های اجتماعی آنان، هدایای انقلاب اسلامی است و جدای از انقلاب، فردی از چهل میلیون افراد دیگر قبل از انقلاب خواهند بود.

خدا! تو شاهدهی چندین بار به عناوین مختلف، خطر منافقین انقلاب را (همانان که التقاط، به گونه منافقین خلق سراسر وجودشان را و همه ذهن و باورشان را پر کرده و همانان که ریاکارانه برای رسیدن به مقصودشان، دستمال ابریشمی بسیار بزرگ - به بزرگی مجمع‌الاضداد - به دست گرفته‌اند، هم رجایی و یاهنر را می‌کشند و هم به سوگشان می‌نشینند، هم با منافقین خلق، پیوند تشکیلاتی و سپس ...! برقرار می‌کنند، هم آنان را دستگیر می‌کنند و هم برای آزادی‌شان و اعطای مقام و مسؤولیت بدانان تلاش می‌کنند و از افشای ماهیت کثیف آنان سخت بیمناک می‌شوند، هم در مبارزه علیه آنان و در حقیقت برای جلب رضایت مسؤولین و نجات بنیادی آنان خود را در صف منافق‌کشان می‌زنند و هم در حوزه‌های علمیه به فقه و فقه‌ت روی می‌آورند تا مسیر فقه را عوض کنند، به مسؤولین گوشزد کرده‌ام ولی نمی‌دانم چرا (اگرچه نسبت به بعضی، تا اندازه‌ای می‌دانم چرا!!) ترتیب اثر نداده‌اند.

به مسؤولین بارها گفته‌ام که خطر اینان به مراتب زیادتر از خطر منافقین خلق است؛ چرا که علاوه بر همه شیوه‌های منافقانه منافقین، سالوسانه در صف حزب‌اللهیان قرار گرفته و کم‌کم آنان را در صفوف آخرین و سپس به صف قاعدین و بازنشستگان سوقشان داده و صفوف مقدم را غاصبانه به تصرف خود درآورده‌اند، به گونه‌ای که عملاً عقل و اراده منقصل برخی تصمیم‌گیرندگان قرار گرفتند و در عزل و نصب‌ها و حفظ و ابقاء‌ها دست به تخریب می‌زنند و اعمال قدرت می‌کنند.

این‌ها همه پوچ است و بی‌اهمیت! مهم و بسیار مهم این است که هدف غایی از همه این تلاش‌ها، گسترش فکر التقاطی و انحرافی سازمان‌صُدّ خدایی‌شان است که جز اندیشه‌های مادی‌گرایانه و ماتریالیستی، چیز دیگری نیست و با بهره‌گیری از تجربیات مثبت و منفی همپالگی‌های چپ و منافقشان توانسته‌اند متأسفانه به نسبت بسیار زیادی (زیادتر از توفیق منافقان خلق در سال‌های ۵۱ تا ۵۴) تعداد کثیری از روحانیون را تحت تاثیر قرار دهند و با لطایف‌الحیل، بر ذهن و روان آنان اثرات دلخواهشان